



صبر کرامت مع مدد حکم بود که برتر از همه
صبر کرامت مع مدد حکم بود که برتر از همه
صبر کرامت مع مدد حکم بود که برتر از همه



بازرسی شد
۱۹ - ۳۷



۹۷۴۴



شماره ثبت کتاب

۷۸۵۴۰

۱۱۱۶۹

بازرسی شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح نهج البلاغه (کمال الدین و امام الزمان)
مؤلف سید احمد اردکانی (امام محمد باقر الحنفی)

موضوع

شماره قفسه ۷۸۵۴۰

۸۲۲۴

نظری - فهرست شده
۷۸۲۲

صبر کرامت مع مدد حکم بود که برتر از همه
صبر کرامت مع مدد حکم بود که برتر از همه
صبر کرامت مع مدد حکم بود که برتر از همه



بازرسی شد
۱۹ - ۳۷



۹۷۴۴



شماره ثبت کتاب

۷۸۵۴۰

۱۱۱۶۹

بازرسی شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شرح نهج البلاغه (کمال الدین و امام الزمان)
مؤلف سید احمد اردکانی (امام محمد باقر الحنفی)

موضوع

شماره قفسه ۷۸۵۴۰

۸۲۲۴

نظری - فهرست شده
۷۸۲۲

حزین

روایت م
بن بعم آدم م

روایت م
بن بعم آدم م

و طوبیة مستغیره است ذم الله شیخ محمد بن الحسن بن علی محمد بن احمد بن علی بن اصبهت بود پیش
اوسید و پیش شیخ الدین و پدرش از جد او محمد بن احمد عادت روایت میکرد و او را افضل از
و علم و عادت و صف می نمود و احمد بن محمد شیخ بن فضل و عادت کریم پدرش عبد الله بن اصبهت
قریب روایت کرده است و عبد الله بن محمد در جبهه است و در کتابش که در این کتاب است از اهل طاعت
و اهل علم چون مراد از طاعت آن شیخ بزرگوار بنصیر در درگاه سیر کردید خدا را شکردم را که
طاعات کردید و در درگاه است و در درگاه را که در این کتاب است و در درگاه است و در درگاه است
که در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است
حضرت فاطمه علیها السلام با عفت و حرمت و اکرید در امر اخلاص و شکر در طاعت خلیفه بود و در درگاه
چند در این باب بر او انعام نمود و با برادرش ابی طالب از رسول فی و انما لها و در درگاه بود و در
خواستم بگویم که او را از امام هم رسید و حرمت و شکر و شکر که در دلش بود بیکار و رنج کرد و
و این معجزه را پس قبولی اصفا نمود و از خواشش فرود آمد و در این خلیفه نیام و در درگاه بود
که چون بگویم که او را از امام هم رسید و حرمت و شکر و شکر که در دلش بود بیکار و رنج کرد و
شیر و ضیال اهل بی علی و اهل خیران و اولاد را مولی که در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است
برو علی غرور و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است
و بگویم که امانت است و بیایه تمام است که با او ملازم و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است
و نهایت خطراتش را تمام و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است

که از او آمد

سر از او آمد پس بن فرمود که چرا در غایت کتاب تصنیف میکنی که اندوه تو را بر طاعت نزد من می بینم
در غایت تصنیف می نمود که در امام فرمود که تو را امر میکنم تصنیف کردن اما ای کتاب
در غایت تصنیف تو و در آن کتاب غایت لیب را ذکر کن و چون این سخن را شنید فرمود که تو را
در غایت تو نهایت خطرات را خواب بیدار کردم و طاعت صحت قبول دعا و کریم بود و در
و چون صحت شد در این کتاب شروع کردم بر این کتاب و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است
تو کلام عید و سنن را در تصنیف و انقیاد الایمانه و علیه و کلمات و الیه الیه **باب اول**
در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است
و از غایت لیب را در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است
چون در این باب بر او انعام نمود و با برادرش ابی طالب از رسول فی و انما لها و در درگاه بود و در
استبداد نمودن بر چند هم است که ای کتابی بماند و با پیش از هر چه ایجاد کرد علی السلام ملاک که اعلام
که در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است
با فرمود و فرمود که حق در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است
خلیفه المبعی است از حکمت در خلایقه و حکیم است و با برادرش ابی طالب از رسول فی و انما لها و در درگاه بود و در
با این حضرت اعلام صانع عالم سلام قبول است که حقش را خلق و با حق و در درگاه است و در درگاه است
و اگر حق بی در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است
از غایت تو که در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است و در درگاه است

[illegible]

مصر و باطنی

[illegible][illegible][illegible]

حکیم مسافر

اتفاق افتاده است که هر کس که بخواهد حقیقت را بداند از حقیقت حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است
یکدیگر را بداند و هر کس که از این حقیقت بیخبر باشد از حقیقت حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است
این حقیقت را بداند و هر کس که از این حقیقت بیخبر باشد از حقیقت حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است
پس باید که با کمال احتیاط و تدبیر و در هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
چند تا حرکت الهی و تقاضای از ملاحظه طریق سلوک و حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است
زمانی که نشسته است و در این حقیقت که در عالم است و این حقیقت است
افتد که ظهور حقیقت ممکن باشد این دلالت میکند بر این که در وقت احوال ظهور حقیقت ممکن باشد
ایضا نمیکند بر احوال و اوضاع و محاسبات که در زمان کرده و با وقت تمام که در این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
چون این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
پس بدان است که هر کس که از این حقیقت بیخبر باشد از حقیقت حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است
پس بدان است که هر کس که از این حقیقت بیخبر باشد از حقیقت حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است
تخصیصا هم که در این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
که در هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
و دلالت او را از حقیقت حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است
شخصی در این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
تا آنکه مدت نیست با خبر رسیده و انقضای حقیقت خود را ظاهر کرده اند و بعد از آن حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است

چون که هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
در طلب حقیقت نیست و خدا اولاد او را پنهان داشته و در هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
در این حقیقت که در عالم است و این حقیقت است
و در این حقیقت که در عالم است و این حقیقت است
ظاهر شود که هر کس که از این حقیقت بیخبر باشد از حقیقت حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است
سپهر پنهان و هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
نزدت زیرا که آن در هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
سپهر ظاهر و در هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
بنوکشته نباشد و هر کس که از این حقیقت بیخبر باشد از حقیقت حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است
اتصال رسیده و از هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
چون که این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
و هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
روایت کرده اند و هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
کرد و دلالت و تمام کرده اند و هر یک از این حقیقتها که در عالم است و این حقیقت است
در آن وقت حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است
که با پیشه طاعت و زبان حقیقتی که در عالم است و این حقیقت است

تقطیع نمودند و هر یک را بر سر خود نهادند و هیچ یک از آن دو کتاب را بر خلاق حاضر ننهادند و از هر یک از این
 سبب قیامت بود و چون از تشریف سبب خرافت حاصل کردید سلطان بن محمد را لعن و کفر را نثار
 کنید چون ضامن را بر زمین گذارند و هر یک از آن دو کتاب را بر سر خود نهادند و هیچ یک از آن دو کتاب را بر خلاق حاضر ننهادند و از هر یک از این
 دو کتاب و نضافه و محمد بن محمد و کتب که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 که بزرگ خود بر سر خود نهادند و هر یک از آن دو کتاب را بر سر خود نهادند و هیچ یک از آن دو کتاب را بر خلاق حاضر ننهادند و از هر یک از این
 و سلطان و نضافه و محمد بن محمد و کتب که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 و هیچ یک از آن دو کتاب را بر سر خود نهادند و هر یک از آن دو کتاب را بر خلاق حاضر ننهادند و از هر یک از این
 مردم متفرق شدند سلطان و هیچ یک از آن دو کتاب را بر سر خود نهادند و هر یک از آن دو کتاب را بر خلاق حاضر ننهادند و از هر یک از این
 نقش کشیدند و قیامت میراث او را باقی ماند و کتب که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 و هر یک از آن دو کتاب را بر سر خود نهادند و هر یک از آن دو کتاب را بر خلاق حاضر ننهادند و از هر یک از این
 میراث او را باقی ماند و کتب که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 رسانید و این که سلطان بن محمد بن محمد و کتب که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 و کتب که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 را از او داشت که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 و تفرقت که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 بنی از خود میسر شد و اگر در آن روز تفرقت از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم

در سلطان

آنکه

آنوقت نباشد بهات ما فخر یافت و در آنوقت بدیدم در اصفهان شمر و در بایان را لعن و کفر را نثار
 او را از آن زحمت بدیدم و هر یک از آن دو کتاب را بر سر خود نهادند و هیچ یک از آن دو کتاب را بر خلاق حاضر ننهادند و از هر یک از این
 بنیاد و نضافه و محمد بن محمد و کتب که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 آن از آنکه از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 و در اصفهان شمر و در بایان را لعن و کفر را نثار
 بر شا و در اطاعت کشید و در اصفهان شمر و در بایان را لعن و کفر را نثار
 نخواهد دید و بهین سبب که سلطان بن محمد بن محمد و کتب که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 صاحب این امر و لا تشق و شخص غائب خواهد بود و اگر در آن روز تفرقت از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 نباشد و داشت که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 مذکور خواهد شد و اگر آن را بنی محمد بن محمد و کتب که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 نیست بر آنکه از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 آن را کتب صحیح خواهد بود که رسول خدا و انچه در حق بر آن نطق اند و آن فرزند را هم میسر
 علیهم السلام است و مخصوص دارد در این باب و خلاق آنکه کتب که از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 از سوال با بدو کتب غیبی اگر آن کتب با ما نماند و اعتقاد دارد در آن روز تفرقت از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 که با ما نماند و اگر آن کتب غیبی اگر آن کتب با ما نماند و اعتقاد دارد در آن روز تفرقت از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم
 و اطمینان این که در آن روز تفرقت از آنجا که این بنی محمد بن ابراهیم

دو تنی قیامگاه که ایشان
رواز کلاهی ترسد گویان
کنند اسم او دهم بدو

الجنة

[illegible]

المسلم

[illegible]

که خضاب با بیکویند که اگر آنچه شکر در عاب کیند که رسول خدا رضی بر خلافت علی علیه السلام
 خود می باشد بیاید که آنحضرت بعد از وفات رسول خدا که از کارهای او و ظهور حوائج
 بحث کردیم است که چگونه آنحضرت این مطلب را عاید و خود را در دنیا و آخرت بر سر کار
 حق و قاطع شود و رحمت که دعا و خود کرد و حال که آنکه قوه قول و عمل را قبول نمیکرد و در پی
 میرود که اگر دعا آنحضرت را بر سر این حدیث قبول می باشد و دلیل بر آنکه آنحضرت با حق بیاید
 را حق خود کردی است که اگر آنحضرت را در کمال خلقت خود و قاطع در شیب و پنهان از ایشان در حق
 دار گویند که پس بر خلافت را بعد از عثمان قبول کردیم که هر روز وقت آنکه را حق خود کردی
 را که استخاره و قبول خود چنانکه رسول خدا سابقان در وقت آنکه قبول می شود و که پیشتر
 و چون ما دلیل وقت چنانکه خود ثابت می کردیم که آنکه ما را بر سر منصف علی علیه السلام
 بگفت است و است باشد و اینها را در اموال خود و خط ناید و این بر آن باشد و اوست
 چنانکه ما را واجب است است که بگویند که آن امام معتمد باشد که گیت و جواب علی علیه السلام
 این است که شکر عرض می شود بر آن افتاد و سخن ما در این بود که آیا کسی که عقد لازم است
 که چنین امام بعد از پیغمبر باشد و یا جایز است که پیغمبر را خلیفه بر آن نصب نماید و حق می کرد
 نمیکند که صفات مذکوره که هر سه باشد و چون دار و جواب این است که در میان که
 ما در این نقیض می بینیم و اگر چه در آنکه آنحضرت خود معتمد می بودیم که آن امام گیت و طاعت
 می نمودند پس بر این اساس می گفتند که او طاعت و هم این که از کار خود در دست و بر آن دار

مفسر کلام

گفت که نه

گفت که تو ظاهر کردی بخود از و در حال این که آنچه می بیند که آنقاضی در باره آنکه از آنکس پس
 اگر حاضر باشد یا نداند که هر یک از این طایفه بر خود را حق است و حق خود را می بیند
 جواب این است که کسی که در این در اثبات حجرات پیغمبر که مؤذن است است طریق خود را می بیند
 این را که از این اهل اسلام نیست و این جواب نیست است در قبول آن جواب یا نیز آن است
 نیز است که در این وقت در کثرت بیاید که آنکه در پی این که آنکه از این پیغمبر است
 حکم تر است زیرا که هرگز دولت و سیف و کیم و امید در پی این که آنکه در دست و وضع احادیث
 که در بر سر این حق نیست است دولت خود است و در صورتی که آنکه از این پیغمبر است
 رسول خدا را بر این حق نیست است بعد از وفات آنحضرت نیز بر این حق نیست است و دلیل بر این نیست
 هیچی از امام علی علیه السلام و امام جعفر علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و امام حسن علیه السلام
 را امام تمام بعد از رسول خدا که هر یک از این امام علی علیه السلام که بر امامت او شهادت داده اند و
 که عاقل نباشد که این بود که سلطان زمان و قدرت و طاعت و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
 نبیین خود را که در این پس بعد از پیغمبر و فرزند او را در طایفه خود که در این پس بعد از امام در وقت
 ولایت تمام بر امامت او در دست است زیرا که آنکه در این پس بعد از رسول خدا و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور
 شده بود که اینها را که در در خصمان میگویند که هر که از این امام معتمد است که در کثرت
 او را نمیکند چرا که بر این باشد که امام و طاعت و امام معتمد و میگویند که بر این امام از امام معتمد است
 و این است که قطع شدن شریک بزرگ که در این در این لحظه ناید و این شدن او بر خدا نیست و نور و نور و نور و نور و نور و نور و نور

الذی اُخْتُفوا فِیهِ

[illegible]

[illegible]

دودار اکران زمینیں پیا خوش آمد ہم

و ملو شده است که آنرا غرض نمودند و قضا کرده اید و از حد حاکمیت من را با آنچه من از خود
 رفتم نگذرانید و در هر بار این زمان گفت زن گفت ایها الملک انکس غم و اندک من شود که تو عزت
 بقیه و انتقام من بکشتی باشد و اگر مرد که او را به بیست تنه فرستاده و او را آن بیست
 و نه تن او را تو برسانم خبری که تو در نزد اهل حکومت گذرانده و ملک پسند که چنین گفت
 و چون از اجماع خدمت را که در کار تو ظاهر میسازم که نزد تو شهادت دهند که این مرد از این
 بیعت رفته است و الملک گفت او در قصه من پیش بر تو را که در پادشاه گفت بکن ای ملک
 و از تو را اجماع بود که در کار تو که برین او در خدمت من را رضای تو را و حال میسازند
 پس از آنکه بیعت را علیه او نمود که سلطان را خبر در تو شک شهادت بدم ملک که از این بیعت
 رفته است و او را جلد پادشاه از تو منع نگذاشت و درین او را خبر تو را و قیام او را تو
 را از تو منع نموده و بدین علیهم و هر خود که بر تو مردان جبار و او که در خدمت من
 بنده من و مرا باطل گشتن انکه زمین او را بر خود تو و عیال او را منی و اگر نگذرد تو نزد خدمت
 قسم که در خدمت بر او را و تو انتقام خواهی شد و در دنیا پادشاه تو را از تو منع خواهم نمود
 و تو را خواهم خواهم که در عزت تو را بذلت بدهم خواهی ساخت و گوشت زن تو را باطل کن
 خواهی نمود و تو حقن خواهی تو را چنین نمود که در اندیشه است پس بدین پادشاه آمده و عیال
 خود را رسانید و در حق آن پادشاه در پیش کشید و در هیچ بی در در او و در حق آن پادشاه
 که از تو مردان را در این که از تو مردان را در این که از تو مردان را در این که از تو مردان را

[illegible][illegible]

پرز

[illegible]

۱۰۰

۱۲۱

امروز بخت بد چون آمده با سببان فزون که در خانه نشستند در گشت که بریدند از فرزندش
و بانه خفته از او جدا شد و آنها رفتند و او سر از او بر سر تیرید که با او جدا شد از او بلند
شود کسی حق ندارد و هر غرضه با نیت بسیار او را در آن نیت گذار و شب بد چون بود او
در بنجره بنظر چوین چنین که در دیدیم که در نیت و او فرزند دیگر که از او سر بر سر کرد و آنکه
از او را در میان آب نیت بداد و او را در حلقه دید که آب فروزش را بر سر مضطر شد و حلقه
که بر او کند خدا داد را در حلقه و در گشت فزون که حاصله دارند نه لای بد چون در نیت گشت که
ایام نهار است که بخورند و در نیت را بکنند و هر که با نیت را در نیت را بکنند و هر که با نیت را
در نیت چنان که در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را
بکنند تا از نیت را بکنند و ما نیز فرزند چوین که در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را
گشت در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را
آورد و دید که در نیت را در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را
در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را
با نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را
رفت و گشت که با نیت را در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را
حسن فزون گشت که از نیت را در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را
در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را در نیت را دید که با نیت را

ازد

که این نظر شروع کرده
میکنند

پس چون حضرت از پنج بارانی که دره بود پنهان کردید و او فرمود که او را که چاه بیرون آوردند چون
بیرون آوردند از او خبر ظاهر کردی از اینچاه کرده بود پس نظر از هر ملک خود را دادی و گشت و
او را حاکم مردم گردانید و دیگر گشتی اسرائیلی پنهان شده بود ظاهر کردید و در کنه را کشیدند و
خود را بانی حق شدند و پتین بفرج کردند و اندک زمانه بران گذشت و درانیان ذات خود
و او بعد از او بغیر از او گرفت و پنهان اسرائیلی نزد او می شدند و او اشیاء گرفته و عالم این جور را
از او اخفی نمود پس حق تا ما شغفی او را در دست کشید که در پنهان گردانید پس با دیگر
او را بر پنهان نمود که گردانید و بعد از غیر هر چه خدا عیب شدند و با بر پنهان شد
تا انکه بی بی را بران شود و چون نمک را از عرش گذشت و در در میان مردم و حضرت
و خطبه خواند و حمد و ثناء را بر آید که آورد و عتوبه را بر آید و پنهان آورد و فرمود که خفته اند
بصالحی رسید و بخت گندمان بنی اسرائیلی بود و عاقبت خبر از پنهان کاران است و در پنهان
و بعد و او که پنج سال در وقت و ولادت مسیح خواهد بود که بعد از هجرت مسیح و در اتفاق خواهد
و چون حضرت مسیح تولد کردید حق تا او را ولادت داد پنهان در دست و شغفی او را عیب نمود
از این مردم آن حضرت حکم کردید رفت به سلطان در پنهان کردید و ظاهر به سلطان رفت و پنهان
او رسیدند که مسیح را در دست بود و در پنهان که گشتی بنی اسرائیلی در این مردم بود و انکه بر گشتی
پس حق تا پنهان عیسای بعد از او که گردانید و وقت او را انکه خود در عیسای هر چه بود
بر پنهان اسرائیلی رسید که در او پنهان و در پنهان پنهان شد و انکه در پنهان شد

۱۰۰

[illegible]

از یک دورم

که منزه از هر غایت است

موانعی

که از دست

[illegible][illegible]

ملکوت

مکعبه نیز از زادم و در حقیقت خبر که نقل است که چون رسول خدا بمکه پیوسته بود اطاب اسبه
 و در آن وقت که در آن وقت آمد و نامش هم خود را گفته بود که او را عزم کیا بسیار شد و در دم
 و در پی او اطاب رفت کرده او را خود برود و در راه با برت و بد و بر سید ابراهیم میبایکند
 و در راه که در این بن بردارند که او را بجزای میبایکند و چون دید که ابراهیم را میبایکند و دست
 با این حرکت میکند که در خود فرو برد و در راه میبایکند و در راه میبایکند و در راه میبایکند
 و این در روزی که در خود فرو برد و در راه میبایکند و در راه میبایکند و در راه میبایکند
 و چون بجزای میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند
 کند و با جوان را در آنجا که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند
 طلبند و چون آنحضرت بود حرکت نموده ابراهیم را در آنجا که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند
 افتاد و پسید که این است که در این اطاب است که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند
 و چون در برادران است پسید که این است که در این اطاب است که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند
 بجزای که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند
 او را خواند که در آنجا که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند
 و چون بکند و در آنجا که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند
 خاندن پسید که این است که در این اطاب است که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند
 در راه او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند که او را بر سر ظاهر میبایکند

۶۵۰۰

پرا دیا

[illegible]

یہ ابتداء

مبداء الحروف

بمشه که اگر حق را قبول نمود از حضرت زکریا که از راه اماند آمد که هرگز زنی نداشت
حق خدای تعالی ندانم و حق را ندانم همان سنده که در این حق متغول است که از راه حق و عین
سید نصرالدین شریعتیان تقریر بیرون آید که در جدول این کتب مطلبی که هیچ یک از سیدان در این فیه
نشدند یا فیه مبتلا شدند این اثر شکر گردان این کرده را به این ارباب علم و معرفت بیرون آید که این
این بود که در حدیث ظاهر بود و در بعضی ظاهر بود که در این سید و در هر دو ظاهر بود که
ما دام که امر حق را متصل است پس که سخن زکریا در حدیث است که از راه حق و عین علم رسول است
ایا چنین حدیثی که امر درست است و اگر چه اینها هم در حدیث و عین حق نیست بلکه حکایت
و از رسول خدا و سید برود و اینها که سید بعضی از آن بقره نه است متغول است که از راه حق
و عین علم و عین علم شدیم که از راه ظاهر و عین حق از رسول زکریا که حق و عین علم سید است که در حدیث
چیز را یاد کنند که بگوید که زکریا که در حدیث که بگوید که هر چه چیز را یاد کند که در حدیث
و عین علم سید و اگر چه عین علم حق را باطل نشانه نشود و عین علم سید و عین علم حق را باطل
که سید که بگوید که زکریا که در حدیث که از راه حق و عین علم سید است که در حدیث
هم که سید در حدیث که از راه حق و عین علم سید است که در حدیث که از راه حق و عین علم سید است که در حدیث
و هر که از راه حق و عین علم سید است که در حدیث که از راه حق و عین علم سید است که در حدیث
یا این چیز را از راه حق و عین علم سید است که در حدیث که از راه حق و عین علم سید است که در حدیث
و هر که از راه حق و عین علم سید است که در حدیث که از راه حق و عین علم سید است که در حدیث

‘طلعت

مطلب است و عیال عالم اینست و دو تن پدر و مادر عالم را که گنجشین او میبود و سرگردان مثل فرشت
که او میدادند و آنچه را که خدا خواهد و ایضا که از حضرت منقول است که هرگز نبیند و از کفر و شر خود
بدون عالم که حال در حق میخندد و این مردم با جمیع شیوه بداند و میسر حق نباشد و در
عرض کرد که این علم را از کجا حاصل کرده است که گفت از دریافت رسول خدا و علم کلام
و ایضا از همین بنیاد منقول است که محمدت آنحضرت عرض کرد که ای بنیاد در زمین ایام
مردود است ای بنیاد ایام میسر که حال و حرام و هر چه که این بنیاد خواهد داد و چنین بنیاد
منقول که آنحضرت عرض کرد که میسر باشد که در زمین امام نباشد فرمود که نه میسر خواهد شد
از کیفیت در امام نباشد فرمود که بلکه آنکه میسر باشد پرسیدیم که امام و چه خواهد شد
اما در آنکه بعد از او خواهد بود فرمود که ایام که قائم است فرمود که ایام است و در زمان است
پیش از او امام است و آنست بعد از رسول خدا منقول است که چنین است که بر او وارد کرد
در آن کتاب خبر یافت که پیش از فرزند در زمین بوده اند و خبر پیغمبر آنکه پیش از آنحضرت
شده اند و خبر بود پس حدیث طولانی فرمود که در اینجا موضع حاجت از آنرا اقل بگویم فرمود
که هیچ بنیاد آنجا نباشد و او گفت پس نیز گنجشاید و در دست و پشت و شش سال
پادشاه و طولی شد و در سال پنجاه و یکم از پادشاه و عمر بنیاد و عمر بنیاد و عمر بنیاد و عمر بنیاد
که را میزد و در علم و حکمت و طبع و علم و عمر بنیاد و عمر بنیاد و عمر بنیاد و عمر بنیاد و عمر بنیاد
عطا فرمود و او در دست القدس بنیاد و عمر بنیاد و عمر بنیاد و عمر بنیاد و عمر بنیاد و عمر بنیاد

لکھنؤ

五

امروز

[illegible]

في يوم الخميس

[illegible]

طیبینم

بمبئی

بنشد و انداختند بخت گن و در دل تو او را بر من فروزان تو گردانیدم پس حق او بدو فرو
براست تو مصلحت تو است بپایان در صیقل تو پس بر آنکه اهل مادی تو را اهل گدازه حق
تو را و هر که از مولات او سر باز نواز مولات تو سر باز نه است و هر که از مولات تو سر
نواز کرد و دل بدوست سر باز زده است پس من را از او سر باز نه است و بدوست حق حق
بن عطا فرموده بود پس من را از او سر باز نه است و بدوست حق حق بن عطا فرموده بود
عطا فرموده بود که ان است را بر ولایت بن عطاء طالب باشد که هم فرموده بود که در مذهب و در حق
و در رفقا است و در هر سید که از خود برتر کند و حق تو را داده ام در بندگان خود پیشم که از آنکه بن
میافزیند و حکم الهی است بر آنکه هر که از آن که از او سر باز نه است و بدوست حق حق
و بدین حق که عطا کرده ام بن و در علم تو بر او را و در حق تو گردانیدم پس بر آنکه اهل
بدو فروزان است را بر ولایت نام از بن و در مذهب تو باشد که هر که او عبادت و در هر که او
ولایت او است بدو فروزان است که کفیل او را داشته باشد پس حق تو را داشته است و هر که حق
داشته باشد پس حق تو را داشته است و هر که او را داشته است و بدو فروزان است و هر که او را داشته است
بفرموده که هر که او را داشته است و بدو فروزان است و هر که او را داشته است و بدو فروزان است
دوست او داشته است و در هر که او را داشته است و بدو فروزان است و هر که او را داشته است و بدو فروزان است
یافزیده بود و از بدو تو را بگریز و در حق تو را داده ام بدو که عین بر من فروخته است و بدو که
و فرموده که در حق تو را بگریز و بدو که عین بر من فروخته است و بدو که عین بر من فروخته است

: بسطع کدوم

مذوق سوم گفتند که شربت سرع الحسوم گفته بود باز گفت عاقل فرود در میان انحرار که

عن قوراء

[illegible]

[illegible][illegible]

پای رسیدیم و طایفه که حوز را بعد از او میگردانم تا آنکه ظاهر کرد در دست من و در حوض خلایق ترویج شد
پس ملک او را دوام میدهم و در درگاه سلطنت او ایام خود میگردانم تا آنکه در وقت
در درگاه سلطنت او ایام خود میگردانم تا آنکه در وقت
عبدالرحمن بن سمره از رسول خدا علیه السلام روایت کرده است که گفت ای محمد که در پیشگاه تو ایستاده
خدا را میباید بزرگوار داشت و بزرگوار تر از او نیست و بزرگوار تر از او نیست و بزرگوار تر از او نیست
میفرماید که ما میباید بزرگوار داشت و بزرگوار تر از او نیست و بزرگوار تر از او نیست و بزرگوار تر از او نیست
بر او عزیمت کن تا آنکه از دست او برآید و در هر روز که در پیشگاه او ایستاده است و در هر روز که در پیشگاه او ایستاده است
طایفه که با آنها زمین و هر دو بقضایات است و راه هر ضلالتی که برایش است عبد الرحمن بن سمره که در
عرض کردیم که با رسول الله و از ایشان که بر سر ایشان است و هر دو که بر سر ایشان است و هر دو که بر سر ایشان است
را به استغفر شود پس بر تو را میباید که با طایفه که از دست او ایستاده است و در هر روز که در پیشگاه او ایستاده است
بعد از آنکه او دست خادو را که جدا میکند حق را بر هر که از او سوال نماید و او را جواب بگوید
و هر که از او طلب کند و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد
بهایت را از او بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد
میدهم و هر که از او بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد و او را بخواهد
در هر روز که در پیشگاه او ایستاده است و در هر روز که در پیشگاه او ایستاده است و در هر روز که در پیشگاه او ایستاده است
ایام او را در زمین است و در پیشگاه او ایستاده است و در پیشگاه او ایستاده است و در پیشگاه او ایستاده است و در پیشگاه او ایستاده است

شهر دفرین ظاهر است که سید زنان عالمیان است از اولادین طاهرین و دیرتر کاروانیست
 امام است نه در دویست هزاران اهل بیت حضرت مصطفی و منزه کاروان دصین که این نام را قائم
 است بن است که بر خواجه گزین را از کردار و عمل چنانکه پرسیده شد از خبر و نظم و کرامت
 شغل است که رسول خدا فرمود که حق را مطلع گردید برین و مرا آفین نمود و در یک مطلع
 گردید و بر آفین گرد و او را امام گردانید پس بن امر خود را اوراد و ده و بیست و دیر
 گوید که این نام است ازین است و فرمود علیکم و او شهر دفرین و دیر در یک مطلع حسین است
 برتر از حق را در این راه تبه خود گردانید بر سیدنا که خود فرمود از در صحن امامان
 که بر پایدار از امر مرا و حفظ میکنند و بیت مرا او نه بن نام اهل بیت است و در است
 و سیدترین مردم است و در شای و افعال و احوال ظاهر خواهد شد بعد از غیبت طلائع و
 حیرت که هر یک که امر باشد پس بن ظاهر در سافت امر در ظاهر خواهد نمود بن خدا را
 نماید که خواهد شد بهشت خدا و عالم او را بر خواجه کرد و بن بر خواجه کرد و بن از کردار
 و عمل چنانکه پرسیده شد از خبر و نظم و کرامت حضرت جعفر که از امام اخف کرد و سلف
 شغل است که جبرئیل بن جبرئیل از جانب راستین که هر که بداند از بیت خدا و کلین و
 بلکه نام را محمد شده و رسول است و بن بن طاهر صغیرین است و از کردار و او حجت دارند
 را و خواجه را در کور و در بیت خاتم و بن بن امام او را از این معنی فرمود و بن کاروان بن
 او حار خود و او واجب بنام را از او است که خود را و نام بن بر او است خود و بن کاروان

فہم مکروہ

[illegible]

امین

[illegible]

نکوش از خاطر زنده بچشم لکنت که با بابت از وقت که در زمین برود زنده بماند و در کرم
چرا که در این شرط نیستند فرمود بخت که اگر از این شرط برود که روزی در آن بسیار و مدت آن طولانی
و نقصان فرود آمدن از آن ظاهر کند و صاحبان ملک را در آنجا بنشیند و نگران بیاورد که آنجا
و وقت فرود آمدن در آنجا گویند و بختی که در آنجا هلاک شوند و بختی که در آنجا نمانند
باب در ذکر اخراج از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
بسیار است که از آنجا که در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
و چون ظاهر از آن شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
سویا که در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
نشیند و در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
و صورت را صورت بسیار و در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
نشیند و در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
پس از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
که در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک

از آن شهر

از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
نشیند و در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
و صورت را صورت بسیار و در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
نشیند و در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
پس از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
که در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک

نقشه است که چون لام قمر علیه السلام وفات نمود و سید عالم علیه السلام و سید عالم علیه السلام
از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
نشیند و در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
پس از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
که در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک

از آن شهر

نقشه است که چون لام قمر علیه السلام وفات نمود و سید عالم علیه السلام و سید عالم علیه السلام
از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
نشیند و در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
پس از این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک
که در این شهر و از این ملک و از این شهر و از این ملک

خاک

کم دہقان

[illegible]

نواز غفیر

[illegible]

[illegible]

حسن بن عقیل

[illegible]

عَفِيفٌ

عقیق بنی هاشم را آمد رسالت دوست دوداشت بزواج عقیق بنی هاشم که در آن وقت دزد بود و جهت سرور
کسکه خود را در زیر فرش خود در خواب داد که ای بنده خدا من بسیار دزدان را که با تو خواهی
نایند این بر من ابراهیم را بخاند عقیق گفت که من از تو خواهم فرست که اخراجت کنم در دست
اوست دزد بر سر کلاه که است گفت خدا عز وجل غضب کرد بر من رشت عقیق میگوید که برون
روزم و حکومتی که بر حکومت خلافت هر فرست نمود در هر کجای است پس رسول الله از زمین بنی نهم
بهر آمد و در محاسبات کرد و او انچه را عقیق بنی هاشم را دیدم که رسول الله و صد در راه بنی هاشم
و در حفظ و کنی بر این بود که رسول الله از اسلام بیرون کرد و یکدیگر که با هم روزگار محرم
و نمود که در این منجلی را به هر دست خود را بر آن منجلی بود و فرست دان بر راه و حفظ و کنی
بیکر و حاجت قدر را بشد از خواهان شد چون بهر کرد محمد بن حسین پس از توبه و از خواهان
و صد از آن تو خواهی مرد پس کنی فزونی حفظ توانی به از تو به من این را که کنی حفظ کرد و رسول
برگشت تا که دیدم که استعجاب به خانه آمد و در هر راه را یکدیگر خلافت نمودم کنی که این حکمت خیر
گفت که این خلافت محمد بن حمزه است پس بر من دزد کنتم از او را خلافت کنی چون داخل حکومت
دیز تو را خیر بود و رسول الله میگوید که سوار شود بنی دزد و من سوار شدم و در راه سوار شد
و رسیدم به بنی نزار این دیدم که محمد را با خاسته و انتظار میبایست چون مراد بر حور است خدا
گفت و ما هم سوار شده دزد دزد رستم و دزدی که خدا حاجت تر از او کرد و از من خیر کرد
و ما را که آن خطه رستند هر که در بین داد و در آنجا خطه و در من آمد و حسن بن علی و کرب

[illegible]

المكتبة

گفته اند که در پیش خدا بزرگ است انزادگیت که با شربت احوالش در پیش خدا برده خود سطر را دراز
عین بن در وقت که تمام بخیر از خود علوم به هر کوی می نمود و مردمی میگوید که این سطر بنیست سطر
جستی شود و اگر سولان از پیش خدایست و سطر بنیست مردم را این در در سطر بنیست و این سطر بنیست
و چون از این سطر بنیست که سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
که سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
مردان که این سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
سلاست شد و دیگر از سطر بنیست که بدون آوردن سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
برون آمد و معاصرانند و نام سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
رفته و دیگر و بر سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
کوفتی از این سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
فرار داد که این سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
مردم بخیرند و این سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
مثلا در احوال دیگران که در این سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
احوال از این سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست و سطر بنیست
و اگر احوال نماند و احوال نماند و احوال نماند و احوال نماند و احوال نماند و احوال نماند
و اگر احوال نماند و احوال نماند و احوال نماند و احوال نماند و احوال نماند و احوال نماند

ایرینی سو

درآمد و زیان

سلاو؟

[illegible]

مفتی محمد رفیع الرحمن

[illegible]

اربع سوئی

حسن پور

[illegible]

۹۰ اسید کم

چسبند و در هر یک از امریکه یک علم و اخلاق و هنر و ادب از اخلاق و سبب پس آنگه به جمیع
دولت که این پادشاهان در این حق حاضر شوند و از کار هر دو در کارش در یک راه و از کار هر دو در هر دو
است و از این سبب است که اگر در بدین قوه باشد و غیرت است و در کارش در هر دو در بدین سبب است که اگر
به قیام هر چه باشد و در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
مرتبند که این سبب در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
و میگوید که این سبب در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
بنان و در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
و در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
که در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
و اگر اهل است و در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
از هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
بدانند که در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
و این سبب در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
بهر وقت در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
و این سبب در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب
که در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب است که اگر در هر یک از این سبب

مرد صالح

مردمان عالی باشند و بیکدیگر برتر است از حد و در باب یکدیگر از هر طرف تر است
از خود کرده و هر که از او جدا شود شکوه و شکایت کند و در طایفه خادمان که در او است خود را بی بدست
معشیتش میگویند و هر چه بدافت را از خواش است و عادت ادب و سلطه بر تلخه عیار دارد و حالت
باجت بهر است از غنا با بغض و کینه و دنیا پرست و در گوش است پس هر چه از آن را از خود کند است
بتر خواهد رسید هر چند در طلب تعظیم و این را از هر طرف نموده است خستید از آن که محبت خود را
بیغ ناله و بغیر از با خواش و هر چه کشیدن شرف افاضی میگرداند و در حد و ضبط کرده اند و از دولت
کردن منزه از دولت دارد و هر که بر غیر کشند البته در کمال قدم کش کرده خواهد شد و نداشت است
و مستند قلم است و هیچ کشنده و هر چه در بین امران است که از غنای علی کرده و در هر طرف تمام
بترتبه عیار دارد و هر یک از آن حد و زیر است و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد
او را در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد
بیم و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد و بخواهد
و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد
نموده اند و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد
صدیق و هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد
کشیدن از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد
و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد و در هر یک از آن حد

وحدہ

[illegible]

بطانة

[illegible]

المعتمد

[illegible][illegible]

و در پیش

محمد ارم

[illegible]

